

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۵۲-۳۱

بررسی و تحلیل انگاره‌های استمرار روند هویت ایرانی اسلامی در تاریخ گیتی‌گشا^۱

زلیخا امینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۴

چکیده

شناخت جایگاه «خودی و دیگری» جهت مشخص کردن استمرار روند هویت ایرانی اسلامی در اندیشه نامی اصفهانی مورخ عصر زندیه و انگاره‌های متأثر از آن بر نگرش وی در بازتاب روایات، در نگارش گیتی‌گشا موضوع پژوهش حاضر است. با توجه به ماهیت توصیفی تحلیلی پژوهش، در این مقاله تلاش شد تا با مطالعه و معرفی و بررسی گیتی‌گشا از طریق درک مفهومی و روشمند گزارش‌های آن، به شناخت وجوه عمده حیات سیاسی، مذهبی و اجتماعی این برهه از تاریخ ایران دست یافت، همچنین با شناخت دیدگاه نامی اصفهانی در موضوع «خودی و دیگری»، بازتاب آن در محتوا و روش تاریخ‌نگاری وی بررسی شود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد در گیتی‌گشا، قدرت لایزال کریم‌خان، ارادت به خاندان صفوی و هویت ایرانی به‌عنوان عناصر تعریف‌کننده و تشخیص‌بخش «خودی» در کانون توجه نامی اصفهانی بوده است و دیگر مسائل در نزد وی تنها بازتابی از این اندیشه است. همچنین از آنجا که تفکر، پیش، زبان و مفاهیم تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری (معرفت‌شناسی) و باورهای «خودی، دیگری» نامی اصفهانی به‌خوبی در تاریخ گیتی‌گشا به‌مثابه آینه‌ای، خود را نشان داده است، بر این مبنا به نظر می‌رسد هنگامی که از دیگری در مقابل خودی سخن می‌گوید سه نوع از آن را به شکل دیگری «مذهبی، سیاسی، فرامرزی» مدنظر آورده باشد و همگی آنها را متهم به دخالت در امور داخلی ایران می‌کند.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری، زندیه، هویت ایرانی اسلامی، خودی و دیگری، نامی اصفهانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.36681.1540

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران: z_sh_amini@yahoo.com

مقدمه

دوره زندیه (۱۲۰۹-۱۱۶۳ه.ق) یکی از دوره‌های ناپایدار سیاسی در تاریخ ایران است. ناامنی و نبود ایمنی فردی حاکم بر سال‌های بین سقوط صفویان و پدید آمدن حکومت نادرشاه و سپس فترت میان مرگ نادر و فرمانروایی کریم‌خان، آسیبی سخت بر ادب، هنر و تاریخ‌نگاری ایران وارد کرد. فعالیت ادبی و تاریخ‌نگاری پس از مرگ نادرشاه نیز حالتی کم‌وبیش همسان به خود گرفت (حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۲). اما آنچه در این میان باعث استمرار فرهنگ سیاسی سرزمین ایران شد، حکومت‌هایی بودند که عمدتاً پایه‌ی عشیره‌ای داشتند، به دلیل مبانی فرهنگی حکومت در طول ادوار تاریخی، انتقال قدرت از یک عشیره به عشیره دیگر بوده که مخرج مشترک رفتاری در میانه آن پایدار مانده است (Somith, 1991: 26-27). هر چند عشایر از لحاظ منشأ اصلی ظهور جغرافیایی، تعداد، درجه جنگ‌جویی و انتظام درونی و قدرت اقتصادی متفاوت بودند، در پاره‌ای از اصول وجودی فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی اشتراکات مهمی داشتند. در یک چشم‌انداز کلی دو گروه متمایز از مدعیان قدرت با سطح تأثیرگذاری تقریباً مشخص در این دوره عبارت‌اند از:

گروه نخست: قدرت‌طلبان «دیگری سیاسی» که بیشتر سران ایلی و قبیله‌ای بودند و پیش از این در سایه قدرت مطلق نادر چندان مجال برای بروز و ظهور نداشتند؛ گروه دوم که سطح تأثیرگذاری آنها وسعت و دامنه کمتری داشت، بیشتر حاکم و عناصر محلی یا شهری را تشکیل می‌دادند که گاه در قالب «دیگری سیاسی» و گاه در قالب «دیگری مذهبی» در تاریخ‌نگاری این دوره تبلور یافتند؛ این گروه در منازعات داخلی، ظرفیت و توان لازم برای رسیدن به قدرت کشوری را نداشتند، اما مطالبات و ادعاهای آنان در قالب «دیگری سیاسی» و «دیگری مذهبی» در همان محدوده خود می‌توانست برای گروه نخست چالش‌برانگیز و در مواقعی تعیین‌کننده باشد.

در نهایت آنچه فضای کلی «خودی-دیگری» را در تاریخ‌نگاری این عصر رقم می‌زد، نوع عملکرد چهره‌هایی بود که با اتکا بر توان و نیروی قبیله‌ای و قومی خود و برخی ویژگی‌های شخصی توانستند جایگاهشان را در میان قشرهای برتر قدرت‌طلبان تثبیت کنند. در ایران پایه اصلی حکومت‌های مرکزی سپاه‌یانی بودند که در واقع از نیروی ایلی تشکیل می‌شدند و حکومت‌ها از این نیروها هم برای تضمین امنیت خود استفاده می‌کردند و هم از قدرت نظامی آنها برای امنیت خود نگران بودند. بر این اساس، نوشتار حاضر تبیین خودی و دیگری را در بینش اعتقادی و نظرگاه سیاسی نامی اصفهانی در دستور کار دارد. سؤال اصلی تحقیق این است که ارتباط هویت ایرانی اسلامی با مؤلفه‌های خودی و دیگری در اندیشه تاریخ‌نگاری

نامی اصفهانی چگونه در گیتی‌گشا بازتاب یافته است. بر این اساس تحقیق حاضر، این فرضیه را واکاوی می‌کند که نامی اصفهانی ضمن استفاده از میراث تاریخ‌نگاری سنتی، خان زند را به‌عنوان نماد «خودی» برجسته کرده و از این طریق سبب‌ساز پیوند هویت‌ها و خودفهمی سیاسی و موضع‌گرفتن در برابر بیگانگی سیاسی شده است و «دیگری» را به‌عنوان چندین کنشگر (درون‌سرزمینی و فرامرزی مذهبی و سیاسی) تعریف می‌کند که همواره رویکردی خصوصیت‌آمیز به مقوله خودی دارند.

پیشینه

در رابطه با تاریخ‌گیتی‌گشا تحقیقی با ماهیت موضوع حاضر انجام نشده است، اما مسئله خودی و دیگری در بعضی منابع تاریخی و ادبی مدنظر قرار گرفته است؛ به‌عنوان مثال بیات و یوسفی (۱۳۹۴) در «روند بازنمایی هویت خودی و دیگری در تاریخ بیهقی» با بهره‌گیری از نظریه گفتمانی انتقادی فرکلاف، نشان داده‌اند که بیهقی با تکیه بر بعضی صفات و فصول مشترک گروه «ما»ی مدنظر خود را شکل می‌دهد و با برجسته‌کردن بعضی تفاوت‌ها و بهره‌گیری از الگوها، گروهی را طرد می‌کند و در نهایت هویت سیاسی بیهقی در توصیف او از «ما» و «غیر» شکل می‌گیرد؛

امینی و رضوی (۱۳۹۶) در «خود و دیگری مذهبی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای نادری» معتقدند که تکوین و تحول عناصر «خودی- دیگری» مذهبی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای نادری، از رویدادهای داخلی و خارجی چندی تأثیرپذیر بوده است. به این معنی که با تکوین حکومت افشاریه «خودی- دیگری» مذهبی متأثر از رویدادهای داخلی در چارچوب تضاد درون دینی و مذهبی با عثمانی سنی مذهب و همچنین نزاع قدرت‌ها و قومیت‌های معارض داخلی و رقابت‌های سیاسی و ارضی معنا می‌یابد.

تحقیق حاضر نیز درصدد است ضمن تکوین مطالعات مربوط به هویت‌شناسی، خودی و دیگری را از منظر نامی اصفهانی واکاوی کند.

زمانه و زندگی نامی اصفهانی

نامی اصفهانی، از شاعران و نویسندگان نیمه دوم قرن دوازدهم که به‌لحاظ خاستگاه خانوادگی از سادات موسوی است و اجدادش قریب یکصدوپنجاه سال پیش از حکومت زندیه، به حکم سلاطین صفویه از فارس به اصفهان آمدند، بیگدلی درباره‌ی خاندان نامی چنین می‌نویسد: «به طبابت سرکار سلاطین مشغول و محرم بوده‌اند، خاصه حضرتش برادرزاده میرزارحیم

حکیم‌باشی و در جوانی مشق انشا کرده و در نظم و نثر وقوفی حاصل و تاریخی بر وقایع دولت زندیه می‌نویسد و در نظم به فنون شعری به مثنوی مایل به مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذرا گفته» (بیگدلی، ۱۳۷۸: ۶۵۴). این خاستگاه خانوادگی در کنار آن تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی در انتقال مؤلفه‌های هویتی «خود و دیگری» از سوی نامی اصفهانی مؤثر بوده است.

غفاری، در کتاب گلشن مراد درباره نامی اصفهانی چنین می‌نویسد: «اسم سامی و نام گرامی اش میرزا محمد صادق موسوی، برادرزاده مرحوم میرزا محمد رحیم حکیم‌باشی خاقان شهید شاه سلطان حسین صفوی بود. آن سردفتر کمالات صوری و معنوی در فن نظم و نثر، یگانه عصر و از جمله منشیان دفتر همایون خاقان مغفور بود و نظر به افراطی که در خوردن افیون می‌کرد، اکثر روزها در اشتغال مهم دیوانی و آمدن به دولت‌خانه خاقانی کاهل» (غفاری، ۱۳۶۹: ۴۴۶). دنبلی نیز در کتاب تذکره نگارستان دارا درباره وی چنین می‌گوید: «در زمان علی‌مرادخان به فاقه تنگدستی مبتلا و برای خرج یومیّه خود معطل بود و عادت به خوردن افیون داشت و عمری به تلخ‌کامی می‌گذاشت تا اینکه در اوایل حکومت دولت خاقان مغفور محمدشاه قاجار وداع جهان ناپایدار نمود» (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۷۲-۲۷۱).

همان‌طور که از ذیل کتاب نوشته شاگرد نامی، یعنی میرزا عبدالکریم مشخص می‌شود تاریخ وفات وی سال ۱۲۰۴ ق. بوده است (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۲۷۶). از نویسنده علاوه بر کتاب گیتی‌گشا آثار دیگری نیز باقی مانده است، پنج مثنوی به تقلید از خمسه که مجموعه آنها را «نامی نامه» نام نهاده و عبارت‌اند از درج‌گهر، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا و وامق و عذرا.

سبک، نثر و شیوه نگارش گیتی‌گشا

کتاب گیتی‌گشا که در تاریخ سلسله زند نوشته شده است، مؤلف آن خود معاصر با وقایعی بوده که در این کتاب شرح می‌دهد و در بسیاری از وقایع، خود حاضر بوده است. ایراد اصلی این کتاب و دو ذیل آن این است که به روش تاریخ‌نویسان آن زمان با انشایی نوشته شده که کنایات و استعارات و تشبیهات بی‌دلیل مخمل و اطناهای فراوان دارد و در اکثر موارد خواننده را گمراه می‌کند و پس از مدتی سرگردانی مطلب در ذهن او نقش می‌بندد. بهار، نثر گیتی‌گشا را از نمونه‌های سست و متکلف و مغلق دوره زندیه دانسته که دارای اسلوبی متکلفانه و پر از عبارت‌پردازی بوده و در ادامه آن را سست و پر از اغلاط دستوری و ضعف تألیف در نوشته را مشهود دانسته است (بهار، ۱۳۸۶: ۳۱۶-۳۱۰).

گیتی‌گشا که در ردیف «وقایع‌نگاری» قرار دارد، در اصطلاح تاریخی، کرنولوژی^۱ نامیده می‌شود^۲ و مجموعه‌ای است از سه تألیف در تاریخ سلسله زند: نخست تاریخ گیتی‌گشا تألیف نامی اصفهانی که نویسنده از آغاز تاریخ زند تا حوادث بیست‌ویکم محرم ۱۲۰۰ه.ق. را ذکر کرده است؛ دوم ذیلی است که میرزا عبدالکریم شیرازی بر تألیف استاد خود نوشته و تا واسط حکومت لطفعلی خان ادامه داده؛ و سوم ذیلی از میرزا محمد رضا شیرازی است که تا پایان حکومت لطفعلی خان و انقراض زندیه ادامه داده است. این کتاب شامل حکومت زندیه از ابتدا تا سقوط آن به دست آقامحمدخان قاجار است. برای اشراف بر اینکه در کتاب گیتی‌گشا پارادایم غالب چه بوده است، قبل از هر چیز به دیدگاه خود نویسنده مراجعه می‌شود. بی‌گمان توجه به هدف و انگیزه نگارش هر کتابی، پیش شرط و لازمه شناخت جامع و دقیق از کتاب است که هنگام ظهور تعارضات، اختلافات و تناقضات بین کتب تاریخی و منابع معتبر، می‌تواند راهگشای ارائه تحلیلی منطقی و ترسیم واقع‌بینانه رویدادها باشد. بسیاری از منابع تاریخی ما به دستور دولتمردان، امرا، حکام، خوانین و پادشاهان نوشته شده است. نخستین هدف آنان، توجیه نظام حاکم به منظور دریافت مقرری و وظیفه یا از روی جبر و ترس بوده است. هرچند از لابه‌لای همین نوشته‌ها نیز واقعیات را با دقت در ظرافت و عنایت رموز و اشارات می‌توان دریافت کرد. نامی اصفهانی نیز کتاب گیتی‌گشا را بنا به دستور و سفارش جعفرخان زند نوشته و دستور داشته که کلیات و جزئیات را جمع‌آوری کند و جهت عبرت‌آموزی احوالات گذشته را بیان کند و در نهایت برای دولت جعفرخان، پایداری و طول عمر تا ابد و قیامت بدون هیچ مشکل و گرفتاری را آرزو کرده است (نامی اصفهانی: ۳). با این وضعیت چارچوب کار خود را روشن کرده است و می‌توان به راحتی ذهنیت حاکم بر ساختار درون‌متنی صفحات اصلی کتاب او را از پیش شناخت.

هویت ایرانی و ارادت به خاندان صفوی در تاریخ گیتی‌گشا

هر فرد هویت یا «خویشتن» خویش را از طریق سازمان‌دهی نگرش‌های فردی دیگران در قالب نگرش‌های سازمان‌یافته اجتماعی یا گروهی شکل می‌دهد. به بیان دیگر تصویری که فرد از خود می‌سازد و احساسی که به خود پیدا می‌کند، بازتاب نگرشی است که دیگران به او دارند (Mead, 1964:222). تاجفل با اتکا به این رهیافت، بررسی روشمند رابطه میان

1. chronologie

۲. نویسنده بدون فصل‌بندی و تقسیم‌بندی منطقی وقایع و جداکردن و تقسیم‌بندی مطالب سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حوادث و وقایع متفرقه از ابتدای کتاب مانند یک زنجیر متصل وقایع مختلف را بیان می‌کند (هدایتی، ۱۳۳۴: ۳۱-۳۲).

برداشت‌های افراد از خود و از طبقه‌بندی‌های اجتماعی را که آنان و دیگران به آن تعلق دارند، ممکن کرد. تاجفیل هویت اجتماعی را با عضویت گروهی پیوند می‌زند و عضویت گروهی را متشکل از سه عنصر می‌داند: عنصرشناختی (آگاهی از اینکه فرد به یک گروه تعلق دارد)؛ عنصر ارزش (فرض‌هایی درباره پیامدهای ارزشی مثبت یا منفی عضویت گروهی) و عنصر احساسی (احساسات به گروه و به افراد دیگری که رابطه‌ای خاص با آن گروه دارند). بر این اساس، هویت اجتماعی از دیدگاه تاجفیل عبارت است از آن بخش از برداشت یک فرد از «خود» که از آگاهی او به عضویت در گروه (های) اجتماعی سرچشمه می‌گیرد، همراه با اهمیت ارزشی و احساسی منضم به آن عضویت (Tajfel, 1978: 63) با توجه به چنین تعریفی می‌توان هویت اجتماعی را نوعی خودشناسی فرد در رابطه با دیگران دانست. در واقع هویت معطوف است به بازشناسی مرز میان خودی و بیگانه که عمدتاً از طریق هم‌سنجی‌های اجتماعی و انفکاک درون‌گروه از برون‌گروه‌ها ممکن می‌شود. هویت با دو متضاد همسانی و متفاوت تعریف می‌شود. هویت یعنی کیفیت یکسان در ذات، ترکیب و ماهیت و نیز یکسان‌بودن در هر زمان و هر شرایطی. در هر حال هویت داشتن یعنی یگانه‌بودن، ولی از دو جنبه متفاوت: همانند دیگران بودن در طبقه خود و همانند خود بودن در گذر زمان (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۴)

بر این اساس، عنصر ایرانی و اسلامی نزد وقایع‌نگاری نامی اصفهانی واژگانی کلیشه‌ای و ادامه‌دار و مکرر در باب سلطنت و پادشاهی است. وی برای پادشاه جایگاه رفیع و بلندی قائل است که صلاح و مصلحت مردم را بهتر از خود آنها می‌داند و کریم‌خان را با القابی مانند «خدای عاجزنواز» (نامی اصفهانی: ۱۳)، «خدایو خسرو نشان» «داور شاه‌نشان» (همان: ۱۵)، «حضرت ظل‌اللهی» (همان: ۴۴ و ۴۵ و ۴۳ و ۴۲ و ۴۱ و ۱۶)، «خدایو خصم‌گیر عدوبند» (همان: ۱۷)، «خدایو کسری‌نشان» (همان: ۱۸)، «کوکب کوکبه عزو شأن» (همان: ۲۱)، «حضرت ظل‌اللهی جهان‌پناهی» (همان: ۲۶-۲۴)، «دارای عالم و زینت‌افزای مسند کسری و جم» (همان: ۲۷)، «حضرت ملائک‌خدم و زیب‌افزای مسند کسری و جم، شهریاران پیشدادی، تاج‌داران کاوسی، قبادی به‌آیین» (همان: ۳۰)، «حضرت مملکت‌داری» (همان: ۳۱)، خدیو رستم (همان: ۴۱)، حضرت جم‌قدر کسری (همان: ۴۸)، حضرت گیتی‌پناهی (همان: ۶۵ و ۶۴ و ۶۳)، حضرت کسری‌معدلت (همان: ۷۳) و... می‌نامد. وی درباره کریم‌خان زمانی که چند نفر از فدویان نزدیک خود را به قتل رساند، می‌نویسد: «گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر اخلاص کیشان مشخص نشد. معلوم است که ضمیر منیر سلاطین آینه‌ای از حقیقت و گنجینه اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هداست. امری که ایشان صدور نمایند، خالی از سبب و جهت و عاری از کلیه علت نخواهد بود. اگر حقیقت بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجبات لطف و غضب

ایشان را عالم نمی‌تواند بود، زیرا که رازهای سلاطین از ملزومات امور جهاننداری است» (همان: ۱۱۶). به این ترتیب وی برای کریم‌خان قدرت لایزال قائل است که دیگران از درک آن عاجزند. وی پادشاهان را سایه‌خدا بر روی زمین می‌داند که بیشتر از دیگران در پناه لطف و نظر خداوند قرار گرفته‌اند، بنابراین ضعف و قوت سلاطین را که از ضعف و قوت آنها جمعی قوی یا ضعیف و از شکست و پیروزی آنها عده‌ای بلندمرتبه یا دون‌پایه می‌شوند، از مصلحت‌های نهانی و حکمت‌های بالغه‌خداوند می‌داند که شامل حال سلاطین شده است (همان: ۷۳).

وی نیروهای «خودی» را که در اینجا منظور طرفداران حکومت و نیروهای زندیه هستند، «معسکر نصرت‌مدار» و «اردوی ظفرشعار» و «افواج بحرکردار» (همان: ۱۹)، «معسکر قیامت‌اثر» (همان: ۲۸) به هژبران دلیر و رزم‌آوران شیرگیر، یک‌تازان رستم‌کمان بهمین‌کمند (همان: ۷) و دلیران رستم‌کمند آرش‌کمان (همان: ۸) تشبیه کرده است و در توصیف تعداد نیروهای کریم‌خان اغراق‌آمیز می‌نویسد: «لشکری که محاسبان و هم از تعداد آن عاجز آیند و عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن به قصور اعتراف نمایند» (همان: ۲۱).

تملق‌گویی و مداحی زیاد به سلاطین، عبارات بسیاری را به خود اختصاص داده و به طوری که گاه این موضوع یعنی ذکر یک واقعه مهم تاریخی قربانی افراط در مداحی شده و در پیچ‌وخم لفاظی و عبارت‌پردازی مآلف گیبج و حیران می‌شود. نامی اصفهانی جعفرخان زند را با القابی مانند «سکندر فریدون‌فر، دارای جم‌شکوه، فریدون‌سیر، جهانگیر کسری‌نظیر، بهرام‌خنجر، کی‌همسر دلیر، سپهدشهاب، دلیر کشورگیر، خدیو فیروزمند کشورگشا، شهریارجهانبان» نام می‌برد و به قدرت رسیدن وی را امداد غیبی می‌داند و اینکه در عالم خواب هاتف غیبی، ایشان را مخاطب قرار داده و به زبان الهام این آیه را به زبان می‌آورد: «إننا جعلناک خلیفه فی الارض فأحکم بین الناس بالحق»، از صولت آن خطاب مدهوش و از خواب بیدار می‌شود. نویسنده گیتی‌گشا آن شب را به شب قدر تعبیر کرده و در توصیف آن چنین سروده است:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
این شب قدر که این تازه براتم دادند
(همان: ۲۵۴-۲۵۳)

مؤلف ارادت خاصی به خاندان صفویه داشته و از آنها به‌عنوان «دولت سلاطین جنت‌مکین» و دولت استوار یاد کرده است (همان: ۴)، اما با همه احترامی که برای خاندان صفویه قائل است، تلاش می‌کند تا کریم‌خان و دیگر حکام زند را به‌عنوان نمونه‌ای از فضایل پادشاه سستی ایران به تصویر بکشد و در عین احترام به سنت صفویه، سعی در ترویج مشروعیت زندیه

داشته است (TuckerT: 2004,368). البته این ارادت به خاندان صفوی در بین سایر مورخان عصر زندیه وجود داشته است. گلستانه با احترام و نیکی از خاندان صفویه یاد می‌کند و محمود افغان را به دلیل قتل شاهزادگان صفوی، «محمود عاقبت نامحمود» و «ملعون» می‌نامد و از آنها به عنوان شهید نام می‌برد و جماعت افغان را «بی‌ایمان و خونخوار و فرقه زشت نهاد و بی‌عافیت» می‌داند که باعث تخریب سلسله صفویه و برهم زدن اساس سلطنت شدند، به همین دلیل خان زند دستور قتل عام آنها را صادر کرد و در روز نوروز، حدود نه هزار از آنها را به قتل رساند و اموال و زنان آنها را ضبط کرد (گلستانه، ۲۵۳۶: ۲۴۳ و ۳۲۳-۳۲۲).

کریم خان، تلاش کرد تا دولت صفوی را احیا کند. با این هدف وی در سال ۱۱۶۲ ه.ق. «میرزا ابوتراب» پسر میرزا مرتضی صدر را که نوه دختری شاه سلطان حسین بود، شاه اسماعیل نامید و به تخت سلطنت نشانید. گزارش کار میلت‌ها از ایران دوره زندیه نشان می‌دهد که با وجود اینکه در رگ‌های کریم خان خون سلطنتی جریان نداشت و دارای اصل و نسب و نژاد پستی بود، جرئت نکرده بود که لقب پادشاهی بر خود بگذارد، زیرا به خوبی پیش‌بینی کرده بود که اگر چنین اقدامی انجام دهد ایرانیان را از اطاعت خود بیزار خواهد کرد و وی غاصب نامیده خواهد شد؛ به همین دلیل لقب وکیل را برگزید (گزارش کارمیلیت‌ها از ایران، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

بهره‌کشی کریم خان از وجهه شاه صفوی به عنوان محور صف‌آرایی علیه جانشینان نادر به این دلیل بود که فکر می‌کرد مصلحت اقتضا می‌کند که در اطراف شاه اسماعیل سوم گمنام جمع شود، به عنوان طلسمی که موجب ایجاد قدرت قانونی و پشتیبانی برای خود می‌شود؛ کما اینکه نادر شاه به هنگام عزل شاه طهماسب بهتر آن دید که کودک خردسالش شاه عباس سوم را به جانشینی او برگزیند. حیثیت و اعتبار انتزاعی شاه صفوی به‌ویژه از زمانی که نادر سلطنت را غصب کرد، وجود مدعیان قدرت در دوره فترت به وجود آوردن یک شاه ظاهری هیچ‌کاره مانند شاه اسماعیل سوم را به عنوان طلسمی برای جلب حمایت مردم و مشروعیت بخشیدن به قدرت ایجاد می‌کرد. در واقع احترامی برای شاه ظاهری وجود نداشت و به جای آنکه شاه دست‌نشانده به صورت سمبلی زنده نگریسته شود به‌گونه‌ای آمرانه با وی رفتار می‌شد و کریم خان به همین راضی شد که در شیراز در سال ۱۱۴۳ ه.ش. شاه را مانند یک زندانی در قلعه آباده با آذوقه و تدارکات و مستمری کامل اسکان دهد و در هر نوروز هدیه‌ای از سوی خود به عنوان یک نایب‌السلطنه فرضی برای او بفرستد. بنابراین کریم خان با حمایت از اسماعیل سوم، توانست بیشتر از گذشته به خود به عنوان «وکیل» مشروعیت بخشد و نشان دهد که جزء بنندگان او است، شاه زندانی در سال ۱۱۸۷ ه.ق. بدون آنکه عامه مردم آگاه شوند درگذشت (پری، ۱۳۶۵: ۳۰۶). اما احیای دولت صفوی پس از سه دهه و در شرایطی که

طوایف زند و بختیاری و قاجار و غیره همه مدعی بودند و به مقابله با یکدیگر برخاسته بودند، به هیچ وجه امکان نداشت (نامی اصفهانی: ۳۳).

جایگاه «خود» در تاریخ گیتی‌گشا

الف. خودی سیاسی

در تاریخ گیتی‌گشا خودی سیاسی ماهیتی سیال دارد، بدین گونه که خود هم می‌تواند در جایگاه داخلی (داخل ایران) باشد و هم به دلیل دشمنی با خاندان زندیه، به عنوان دیگری محسوب شود؛ زیرا هر آن کس که بر ضد آرمان‌های زندیه قدم بردارد، حتی اگر داخلی باشد، به منزله دیگری سیاسی محسوب می‌شود. این اندیشه به این دلیل است که بعد از نادر، ایران مرکز جنگ و نزاع خان‌ها شد. نزاع علی‌مردان‌خان، کریم‌خان، فتحعلی‌خان، آقامحمدخان و ده‌ها خان دیگر که هر کدام از ایل و طایفه‌ای بودند، چنان خون یکدیگر را می‌ریختند که گویی در یک سرزمین واحد زندگی نمی‌کنند. ملکم، با توصیف شرایط سخت حاکم بر ایران در زمان به قدرت رسیدن کریم‌خان، «خود و دیگری» داخلی خان زند را به چهار دسته تقسیم کرده است: دسته اول: ایلیات و احشامات ایرانی که در چادر زندگی کرده و با تغییر فصول ییلاق و قشلاق می‌کردند و خوی سپاهیگری و بیابانگردی داشتند و همواره موجب وحشت و هراس سلاطین می‌شدند؛ دسته دوم: ایلات تاتار، ترک و ترکمن‌ها که در جمیع تغییرات سلسله سلاطین که در ایران روی داد با هم اجماع می‌کردند؛ دسته سوم: اهالی شهرها و بزرگان که اهل جنگ نبودند، اما در مواقع نیاز، برای دفاع از شهر و ناموس خود دست به اسلحه می‌بردند؛ دسته چهارم: قبایل و طوایف عرب که صفحات مابین کوهستان و سواحل خلیج فارس را تصرف کرده بودند (ملکم، ۱۳۷۹: ۵۱۹-۵۱۶).

به دلیل همین ماهیت سیال خود و دیگری است که افشارها که خودی ایرانی هستند به عنوان دشمنان خاندان زندیه، دیگری یا غیر خودی سیاسی محسوب می‌شوند. این خود، دیگری در منظر مؤلف تاریخ گیتی‌گشا برای بقا هر کاری انجام می‌داد؛ چنانچه نامی اصفهانی در اواخر دوره افشاریه از کورکردن چشم و کشته شدن برادر به دست برادر و خیانت می‌نویسد که «بازار جان‌فروشی گرم شد و چرخ جفاییشه در ریختن خون مبارزان بی‌آزم» (نامی اصفهانی: ۸۶)؛ افرادی که برای کسب قدرت و ماندن در آن به هر کاری دست می‌زدند. کورشدن نصرالله‌میرزا و امامقلی‌میرزا و شاه‌رخ‌شاه، خیانت شاه‌جهان محمد غلام خاندان افشار که حقوق نام و نمک را فراموش کرده و امامقلی و شاه‌رخ‌میرزا را دستگیر کرده و در نهایت چشم آنها را کور کرده است (همان: ۱۱-۱۰).

نامی اصفهانی در تبیین خود سیاسی، حتی پا را فراتر گذاشته و به بعضی از اعضای خاندان زندیه که موجب هرج و مرج و نابسامانی داخلی شده‌اند در مقام غیرخودی سیاسی و داخلی می‌تازد. وی با اشاره به رقابت شاهزادگان و قتل عام و کشتار مخالفان بعد از مرگ کریم‌خان (۱۱۹۳-۱۱۶۵ه.ق)، در حالی که هنوز جسد وی دفن نشده بود، به هرج و مرج در نقاط مختلف ایران می‌پردازد که در نهایت بعد از درگیری و کشتار زیاد، ابوالفتح‌خان به حکومت می‌رسد. اما قدرت واقعی در دست زکی‌خان و علی‌مرادخان بود و به قول مؤلف «شبان چون به مستی خفت گرگان قوی چنگال گله را می‌ربایند و پاسبان چون ترک هوشیاری گفت دزدان بدسگال به متاع خانه و کالای کاشانه دست غارت می‌گشایند» (همان: ۲۳۲). این همه مدعی سلطنت و هرج و مرج، شاهی قدرتمند می‌خواست نه کسی مانند ابوالفتح‌خان. وی شخصیت ابوالفتح‌خان را چنین توصیف می‌کند: «جوانی بود می‌گساره و باده‌پیما و مفتون کیف‌صهبا و شیفته نشئه ساغر مینا، زمانی نبود که از کیف راح هوش ربا بی‌خود و مست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نباشد» (همان: ۲۳۱).

ب. خودی ایدئولوژیکی

نامی اصفهانی، اقوام مختلف ایران را با عناوین و القاب زشت نام می‌برد؛ ترکمانان را با القاب وحشی‌صفتان، وحشی‌سیرتان، بهایم‌سیرتان، فرقه‌بهایم می‌نامد (همان: ۲۹-۲۸). وی همچنین گلهای کهگیلویه را وحشی‌صفت بهایم‌کیش و روباه‌وش خدیعت‌اندیش می‌نامد که کریم‌خان آنها را تنبیه کرده است (همان: ۵۸). وی در توصیف مردم طبریان به‌وفور از تشبیه بهایم استفاده کرده است، وی می‌نویسد: «چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل گرد و وحشی‌صفتان بیشه‌نورد را که تا آن روز کشاورزان شلتوک‌کار و تبره‌دوشان دهره‌دار و در هنگام گاوسوار بودند جمع آورده؛ چون میمون‌های بزسوار بر یابوهای جنگلی گرازگردن گاوسم سگ‌دم شیرسر هزیرتن فیل‌گوش خرخروش موش‌تن خرس‌موی ستبرساق ضعیف‌زانوی غوک‌چشم گوسفندپشم برنشانده» (همان: ۷۱).

نامی اصفهانی درباره مردم ارومیه می‌نویسد: «بی‌تکلف حشراتی‌اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایمی‌اند مشتمل بر چندین گروه، آنها را مذاهب مختلفی می‌باشد، ارباب ادراکشان طریقه سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص‌کنندگان عقول و اذهان سر به در نمی‌آرند» (همان: ۱۰۵).

وی درباره مردم شیراز و خیانت آنها به لطفعلی‌خان زند، آنها را جماعت و خیم‌العاقبه فارسی و شیرازی و طایفه شومیه و قوم ملعون می‌نامد و میرزاابراهیم‌خان کلانتر فارس با

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۴۱

الفاظی همچون، حرام‌زاده لولی مذهب یهودی‌نسب، یهودی‌طینت نمرودطبیعت، خبائت، السواط شراب‌خوار، دیوث و حاجی روباه‌صفت لابلالی، حاجی شیطان‌خیال، یهودی‌زاده بی‌کتاب» خواننده است (همان: ۳۴۷-۳۳۷).

نکته‌ای که در کتاب آشکارا و به‌خوبی دیده می‌شود، اشارات و تشبیهات بی‌حد نویسنده به انواع بهایم اهلی و وحشی است که به‌کرات در سراسر کتاب دیده می‌شود. وی دشمنان را به روباه و نیروهای «خودی» را به نهنگان لجه‌ستیز مخوف، به رزم‌آوران شیرگیر، شیران پلنگینه‌پوش، نهنگان دریاکش، شیران عدوبند، شیران‌نر و پلنگان‌حمله‌آور، لشکر پلنگ‌غرور شیرزور، شیران حصارى و نهنگان دریای‌پایداری، وی محمدخان زند را شیرى در بیشه شجاعت و پلنگى در کوه‌سار می‌داند، عقابان کبوترشکار و شیران آهوخور، دلاوران پلنگ‌خشم شیرزور، شناوران نهنگ‌وش و آب‌بازان دریاکش، و... تشبیه کرده است (همان: ۱۸۵ و ۱۸۳ و ۹۸ و ۵۳ و ۳۷ و ۳۴ و ۱۷ و ۱۴ و ۵ و ۷).

دیگری در تاریخ گیتی‌گشا

الف. دیگری سیاسى

بعد از مرگ نادر هویت ایرانی دستخوش تزلزل شد، امپراطوری پهناور او حول محورهای قومی و قبیله‌ای از هم پاشید و قشون رنگارنگ او ذوب شد و افراد آن به محل‌های خود برگشتند یا کوشیدند خود را به محیط مناسبی در جایی از قلمرو پیشین ایران بر مردم تحمیل کنند. قدرت سیاسی کشور نیز مرکزیت خود را از دست داد. در حاشیه‌های مرزی ایران مناطق مستقلی ایجاد شد (فوران، ۱۳۷۷: ۱۳۷-۱۳۶). دوره حکومت کریم‌خان، خراسان به خاندان افشاریه واگذار شد و قفقاز تقریباً نادیده گرفته شد و عملاً قلمرو ایران محدود به مناطق مرکزی و جنوب ایران شد که در این مناطق نیز مدعیان بر سر قدرت مرتب در حال نزاع بودند. قاجارها در شمال، افغان‌ها در غرب، افشارها در غرب و مرکز و در نقاط دیگر ایران مبارزه برای کسب قدرت ادامه یافت و وضعیت پیچیده‌تری به خود گرفت. کنسول فرانسه در بغداد در همان زمان به دولت متبوع خودش درباره شرایط ایران نوشته، این امپراطوری وسیع بدون پادشاه است. وی درباره آشوب، هرج‌ومرج، غارت و چپاول که هر روزه خبر آن به بغداد می‌رسد، مطالب بسیاری را می‌نویسد (هدایتی، ۱۳۳۴: ۷-۶).

نامی اصفهانی عمدتاً «دیگری سیاسی» را رقبای داخلی خاندان زندیه می‌داند؛ از موارد بسیاری که در سراسر کتاب درباره «دیگری سیاسی»، به آن اشاره شده، ناآرامی‌هایی است که ایل قاجار برای سلسله زندیه به وجود آورده بود (نامی اصفهانی: ۲۷-۲۶). بعد از خیانت

بسیاری از هم‌پیمانان افغانی، آزادخان افغان و پیوستن آن به سپاه خان قاجار، خان قاجار توانست که تا اصفهان پیش رود و آن شهر را تصرف کند، اما بعد از مدتی سپاه آزادخان افغان با نیروهای قاجار در قم به هم برخوردند و محمدحسن خان که تاب مقاومت نداشت، به گیلان فرار کرد و از آنجا به آذربایجان رفت و قلعه ارومیه را تصرف کرد (همان: ۵۷-۵۴). اما بعد از مدتی دوباره نیروهای افغانی محمدحسن خان قاجار از سپاه وی فرار کردند و به وطن خود بازگشتند (همان: ۶۶). در ارومیه نیز باز هم عده‌ای دیگر از هم‌پیمانان آزادخان افغان، از جمله شهبازخان دنبلی به وی خیانت کردند و به نیروهای قاجار پیوستند و خان افغان چاره‌ای جز فرار به سمت اکراد یزیدی و طوایف بلباس که همواره علیه حکومت مرکزی طغیان و سرکشی می‌کردند، نداشت (همان: ۶۰) محمدحسن خان در ارومیه، خانواده‌های افغانی را به مازندران کوچ داد و در اثر سوء تفاهم به آنها، تعداد زیادی را کشت و اموال و بارو بنه، زنان و فرزندان آنها را به یغما برد (همان: ۶۹-۶۸).

مؤلف، محمدحسن خان قاجار را «دیگری سیاسی» می‌داند و ظلم و ستم وی را با ضحاک ماردوش افسانه‌ای مقایسه می‌کند. وی مانند نویسندگانی که دوره قبل از حکومتی را که آنان در آن زندگی می‌کنند، سرکوب می‌کنند، از دوره افشاریه به بدی یاد می‌کند و ظلم و ستم محمدحسن خان قاجار را احیاکننده دوره نادرشاه برای مردم می‌داند و با این کار دوره زندیه را برتر معرفی می‌کند (همان: ۶۱).

از موارد «دیگری سیاسی» فتنه فتحعلی خان افشار در تبریز بود که توانست بسیاری از مردم تبریز را با خود همراه کند. اما با پیوستن نیروهای طوایف شقاقی و شاهسون به فتحعلی خان افشار، عده‌ای از نیروهای زندیه بر سر این طوایف حمله کرده و به تاراج و چپاول و خلع سلاح آنها پرداختند (همان: ۶۹-۶۸). نامی اصفهانی چنان با آب و تاب، تاراج نیروهایی را که تا چند روز پیش جزء نیروهای «خود» بودند؛ توصیف می‌کند که انگار در مقابل دشمن خارجی به پیروزی رسیده‌اند. از دیگر افراد طایفه افشار سرکشی ذوالفقارخان افشار بود که بعد از دفع فتنه، وی و اموالش را نزد کریم خان فرستادند که در آنجا عفو و بخشش کریم خان شامل حال او شد (همان: ۱۷۰-۱۶۹). از طوایف افشار که علیه زندیه شورش کردند، ذوالفقارخان افشار بود که بعد از تصرف گیلان و قزوین به سمت همدان حرکت کرد، علیمرادخان با سپاهیان خود به دفع وی رفت و در نهایت به‌عنوان «دیگری سیاسی» به فرمان وی در زنجان کشته شد (همان: ۸۱-۸۰).

از موارد «دیگری سیاسی» تقی خان درانی و اهالی بدران کرمان بودند. نامی اصفهانی آنها را «بهایم‌سیرتان کوهستان» و «اراذل رجال کرمان و سفله‌وشان و روباه‌وشان» می‌نامد و آنان را به

حشرات کوهستانی و غول بیابانی تشبیه کرده است (همان: ۱۵۰ و ۱۱۸).

از موارد «دیگری سیاسی» بختیاری‌ها بودند. بختیاری‌ها اغلب برای حکومت کریم‌خان در دسر درست می‌کردند و به راهزنی و غارت دست می‌زدند، زکی‌خان به آنها حمله کرد و آنها را شکست داد، اموالشان را غارت کرد و کلیه شعب طوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ را از موطن اصلی خود کوچ داد و اموال و خزاین و اغنام آنها را تصاحب کرد (همان: ۱۲۱-۱۲۰). جماعت لرهای کهگیلویه و دشتستان نیز بارها علیه کریم‌خان شورش کردند که کریم‌خان در خیرآباد نزدیک بهبهان تعداد زیادی از آنها را کشت و کله‌منارهایی از سرهای آنها درست کرد که هم مایه عبرت و هم باعث اعتبار برای خود باشد. با این حال نویسنده از مروت و فتوت کریم‌خان می‌نویسد که یگانه دهر بوده است (همان: ۱۳۸).

فرمانروای زند در بخش عمده‌ای از این دوره به امور خلیج فارس اشتغال داشت. سواحل ایرانی خلیج فارس از اروندرود تا تنگه هرمز تحت تسلط گروهی شیوخ عرب و اتباع غالباً سرکش آنها قرار داشت. اینان که اکثراً از مسلمانان سنی بودند، حالت منزوی داشتند و با بقیه همسایگان ایرانی خود نمی‌جوشیدند و فقط هنگامی به فرمانروایان ایران خراج می‌دادند که آنها قدرت اعزام سپاه به منطقه‌شان را داشته باشند و حتی در آن صورت نیز عده‌ای از آنها موقتاً به جزایر نزدیک ساحل می‌گریختند (پری، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

از موارد «دیگری سیاسی»، میرمهنا در بندر ریگ بود. وی در آنجا به شرارت و خیانت پرداخت که با شنیدن خبر فرستادن نیرو از طرف کریم‌خان به سمت وی، ابتدا به جزایر خارکو و سپس به فکر تصرف خارک که در دست پادشاه فرنگ بود، افتاد. با توجه به ضعف نیروی دریایی ایران، از اینکه بتواند بلافاصله وی را شکست دهد و از خارک بیرون کند، امکان نداشت. کریم‌خان برای بهره‌گیری از کمک‌های نظامی فرانسه در راه بیرون راندن میرمهنا از جزیره خارک از داشتن پیوند دوستی و بازرگانی با فرانسه خوشنود بود و حتی کریم‌خان در طرح پیمان پیشنهادی خود امتیاز جزیره خارک را به فرانسویان واگذار کرد (حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۵). نامی اصفهانی بدون توجه به ضعف کریم‌خان در نیروی دریایی و ناتوانی در بیرون راندن میرمهنا از جزیره خارک، می‌نویسد: خان‌زند دو سال به وی فرصت داده که شاید «رخسار مال خود را در آینه عقل ببیند و ترک آن حرکت بی‌خردانه کرده و خود روی خدمت به درگاه وی آورد و چون چنین حرکتی از میرمهنا ندید، زکی‌خان را به جنگ وی فرستاد» (نامی اصفهانی: ۱۶۴). زکی‌خان با کمک نیروی دریایی اعراب بنی‌کعب و شاه‌بندران جزیره عباسی و کنگان و بوشهر به جزیره خارک حمله کردند، میرمهنا به بصره فرار کرد و مردم بصره هم او را دستگیر و به عمر پاشا حاکم بصره تحویل دادند و عمرپاشا نیز از بغداد

حکم قتل وی را گرفت و او را به قتل رساند.

ب. دیگری مذهبی

از فحوای کلام و شیوه بیان نامی اصفهانی، به گرایش‌های مذهبی او می‌توان پی‌برد. نامی اصفهانی که فردی مذهبی و شیعه متعصب بوده، دیباچه کتابش اولین جایی بود که تمایلات مذهبی و شریعت‌مدارانه وی در آن بروز کرده است. وی شروع کتابش را پس از حمد و ثنای خدا و پیامبر به ذکر فضایل امام علی(ع) پرداخته و در همان اول نشان داده که کتاب را با گرایش شیعی می‌نویسد (نامی اصفهانی: ۱۶۸-۱۶۱). وی در کتابش به مراسم مذهبی دهه اول ماه محرم، برافراشتن پرچم عزاداری، تعزیه خوانی و سوگواری که در حضور کریم‌خان انجام می‌شد، اشاره می‌کند (نامی اصفهانی: ۷۵).

وی از افغان‌ها که سنی مذهب بودند، به عنوان «دیگری مذهبی» یاد می‌کند و آنها را ملعون می‌نامد (نامی اصفهانی: ۵). وی نبرد ایران با افغان‌ها را نبرد بین اسلام و کفر می‌داند. او جنگیدن با افغانان را جهاد علیه کفار به حساب می‌آورد و کشته شدن را شهادت می‌داند. نویسنده نیروهای ایرانی را در مقابل افغانان، غازی نامیده و از افغانان به عنوان کافر و «شجره خبیثه» یاد می‌کند. وی پیروزی کریم‌خان را به مددکاری حیدرصفدر دانسته که توانست بر سپاه کینه‌خواه افغان که آنها را «قوم قرین الخذلان» و «مخذول مردود» نامیده پیروز شود (نامی اصفهانی: ۴۰-۳۸). واژه‌های متعددی در تمام صفحات گیتی‌گشا به چشم می‌خورد که بیانگر همین طرز فکر است؛ وی در جنگی که کریم‌خان از آزادخان افغان شکست خورده، آن را تقدیر الهی می‌داند. نامی اصفهانی هر جا که نتوانسته است امری را به خرد خود بپذیرد، بر اساس یک قاعده که همه چیز در حوزه قدرت الهی امکان‌پذیر است و به منزله معجزه انبیاست، کوشیده است آن را توجیه کند. وی در توجیه قتل عام افغانان به دستور کریم‌خان، هر چند کشتار آنها را از تجلیات غیب و ضمیر کریم‌خان می‌داند که از ظاهر آنها متوجه شده که به راه راست هدایت نخواهد شد و هیچ وقت نفعی برای کسی نخواهد داشت، معتقد است که از اواخر دوره صفویه افغانان همواره باعث انواع شور و شر و نقصان و ضرر بوده و در هر عصری هزارگونه خیانت و جنایت انجام داده و خدمت هیچ مخدومی را به اتمام نرسانده و کار هیچ صاحب‌کاری را انجام نداده‌اند، بنابراین کریم‌خان دستور قتل عام و کشتار آنها را در صبح روز نوزدهم می‌دهد (همان: ۹۰-۸۹).

از موارد «دیگری مذهبی» در دوره کریم‌خان، خوارج بودند. نویسنده کتاب آنها را از سلم مذهب ناحق و بر معارج کفر عارج و مانند کفار و بی‌دین می‌داند چرا که از دشمنان امام علی بودند. از آنجایی که کریم‌خان ارادت خاصی به تشیع و امام علی(ع) داشت، دستور سرکوب

آنها را صادر کرد (نامی اصفهانی: ۱۷۶).

ج. دیگری فرامرزی

پیوند دوستانه ایران با اروپاییان در روزگار فرمانروایی خاندان زند وجود داشت. اگر چه به سبب ویژگی‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی و شرایط ویژه تاریخی که بر جهان سرمایه‌داری سایه افکنده بود یک رشته از دگرگونی‌ها را همراه داشت، استعمار سرمایه‌داری و بورژوازی غرب به مراحل آغازین اوج نزدیک می‌شد و هماهنگ با آن جنبش، کمپانی‌های سوداگر غربی در حوزه سوداگری‌های خود، از جمله خلیج فارس و هندوستان، پیش از پیش تحت حمایت دولت‌های متبوع خود به درگیری‌های نظامی گرایش می‌یافتند. از سوی دیگر زندیان، هم به دلیل نیاز به برخی از فراورده‌های اروپایی و هم به امید دریافت کمک از نیروی دریایی برای از میان برداشتن مخالفان مانند میرمهنّا، به برقراری پیوند دوستی با انگلیسی‌ها و فرانسویان بر پایه دادوستد و بازرگانی سخت دل بستگی داشتند (حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۱).

در دوره نسبتاً کوتاه زمامداری کریم‌خان و اعقابش تا برآمدن قاجار تحولات خاصی به جز موارد معدود آن هم به وسیله ایلات و عشایر دو طرف مرز ایران و عثمانی، در عرصه روابط خارجی ممالک ایران روی نداد. در واقع بازیگران اصلی در عرصه روابط خارجی همچنان روسیه و عثمانی بودند. در این ارتباط روسیه به تلاش پیشین خود برای تصرف سرزمین‌های قفقاز برای ایجاد حائل در برابر عثمانی و طرح اتحاد با ایران علیه عثمانی ادامه داد. به رغم این فرصت‌جویی‌های سران روس، پیوند کریم‌خان با روس‌ها دوستانه بود. یورش‌های پی‌درپی روس به عثمانی با کوتاه‌شدن دست آن امپراطوری از سرزمین‌های زیر سلطه‌اش همراه بود و به همین سبب روس‌ها گاه می‌کوشیدند از ناهمسازگاری‌ها، دشمنی‌ها و ستیزه‌جویی‌های موجود میان ایران و عثمانی بهره گیرند. چنین می‌نماید که کوشش «چهل‌هزار فرنگی» روسی بر «حرب سلطان روم» از راه دربند و درگیری با نیروهای کریم‌خان در این چارچوب نیازمند بررسی است. زیرا این اتفاق درست به گاه سرگرمی نیروهای عثمانی در جنگی بر ضد یورش کریم‌خان به بصره چهره بست. البته «این خبر بر طبع غیور کریم‌خان گران آمد» و برای فتح‌علی‌خان قبه «... رقم مطاع صادر شد که فرقه مذکور را اجازه فرود آمدن از کشتی‌ها ندهد و اگر لجاجت کنند به سزا برسانند» و او هم با بسیج کردن نیروهای فراوان روس‌ها را به سود عثمانیان واپس راند و همین اقدام سبب برقراری دوستی میان ایران و عثمانی شد (همان: ۲۰۶). اما گاه و بی‌گاه تنش‌هایی در نواحی مرزی با عثمانی به وجود می‌آمد که موجب درگیری و جنگ می‌شد. یکی از موارد «دیگری فرامرزی»، تنش با دولت عثمانی بر سر اعراب بنی‌کعب

بود که همواره تابع عثمانی بودند و دولت عثمانی انتظار داشت که ضمن اطاعت، مالیات خود را نیز به نمایندگی آن دولت در بغداد و بصره بپردازند، ولی کعبی‌ها که در این زمان به دلیل زندگی عشایری، حرکت و فعالیت مداوم، دست و پنجه‌نرم کردن با ناملاپمات، خصوصیات لازم را برای سرکشی به دست آورده بودند، نه تنها به حکام عثمانی مالیات نمی‌دادند، بلکه در خشکی و دریا نیز به اتباع آنها آزار می‌رساندند و همواره آنها را چپاول می‌کردند. برای سرکوبی این طایفه پاشای بغداد و بصره دو مرتبه با لشکری فراوان بر آنها تاخت، البته هر بار نتوانست کاری از پیش ببرد (کشمیری، ۱۳۵۰: ۹۱-۹۰).

اما بعد از سقوط دولت افشاریه، از ظلم و ستم عمر پاشا حاکم بغداد به رهبری شیخ سلیمان یکی از شیوخ، وارد منطقه دورق در جنوب ایران شدند و مدخل شط‌العرب را بر روی همه کشتی‌های بازرگانی و مسافربری دولت عثمانی بستند. والی بغداد که خود از عهده اعراب بنی‌کعب برنیامده بود، کریم‌خان را با وعده و وعید به دشمنی با آنان برانگیخت و اینکه در صورت جنگ کریم‌خان با اعراب بنی‌کعب آذوقه و خوراک لشکر ایران و همچنین کشتی در اختیار آنان قرار دهد. چون از طرف اعراب بنی‌کعب تعرضی به خاک ایران صورت نگرفته بود، کریم‌خان اصرار و عجله‌ای در سرکوب آنان نداشت (کسروی، ۱۸۰: ۱۳۳۰-۱۷۸)، اما در نهایت با توجه به شیعه‌بودن اعراب بنی‌کعب و کریم‌خان، با مصالحه و بدون جنگ، کریم‌خان قبول کرد که اعراب بنی‌کعب خراجگزار ایران باشند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۸-۵۵).

از موارد «دیگری فرامرزی»، درخواست کرده‌های بابان^۱ تحت نفوذ عثمانی بود که از کریم‌خان برای کمک و میانجی‌گری بین کردستان بابان با عثمانی درخواست کمک کردند و بعد از رفع تنش بین آنها، همواره علاقه خاصی به دربار ایران داشتند، چون از دربار عثمانی دل خوشی نداشتند. کریم‌خان، سپاهی به فرماندهی علی‌مرادخان به جنگ عثمانی فرستاد. نامی اصفهانی، دلیل حمله کریم‌خان به خاک عثمانی را علاوه بر کمک کرده‌های بابان از آنها، طاعونی می‌داند که در شهرهای عراق و از جمله عتبات اتفاق افتاد و تعداد زیادی از ایرانیان جان خود را از دست دادند. دولت عثمانی حاضر به باز پس دادن اموال ایرانیان به بازماندگان نشان نبود. دلیل دیگر یاری نرساندن عمر پاشا حاکم بصره به نیروهای زکی‌خان در حمله به خوارج بود (نامی اصفهانی: ۷۱-۶۹). از طرفی رفتار سخت و ناگهانی پاشا در تحمیل عوارض مرزی بر زائران ایرانی در نجف و کربلا و مصادره اموال زائران ایرانی و

۱. خاندان بابان از اقوام کهن و شریف‌کرد هستند و سرسلسله اولیه این خاندان پیربوداق یا میربوداق نام داشت و چون بزرگ ایل بود، او را به‌به (بابا) خوانده‌اند که بعد از پیربوداق اولاً واحفاد و جانشینان و حتی سرزمین متصرفی آنها را با جزئی تغییر بابان گفته‌اند (روحانی، ۱۳۷۱: ۴۵۹/۳).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۴۷

درخواست‌های ایران برای بازپس‌دهی اموال ایرانیان و اصلاح رفتار با زائران طبق قرارداد با نادر (۱۱۲۵ ه.ش.) بدون پاسخ مانده بود. برای خان زند پس از فقدان مشهود برای زیارت، دسترسی آزاد به عتبات عالیات در عراق اهمیت بیشتری نسبت به زمان صفویه و افشاریه یافته بود (پری، ۱۳۷۸: ۱۲۱)

نکته بارز در جنگ ایران و عثمانی به‌عنوان «دیگری‌فرامرزی»، همکاری خوارج عمان با عثمانی‌ها علیه خان زند و از طرفی همکاری شیخ حمود خزاعی از مشایخ بزرگ حله و تحت سلطه عثمانی بود که پیرو مذهب شیعه اثنی‌عشری بودند و با خان زند همراه بوده و در لطف و عنایت خان زند قرار داشتند (نامی اصفهانی: ۲۰۱). نامی اصفهانی، اعراب بصره به‌عنوان «دیگری‌فرامرزی» را با این عبارت توصیف می‌کند: «از آنجا که جماعت اعراب بادیه قومی وحشی‌صفت و رمیده می‌باشند، چون غزالان وحشی در بوادی بی‌آب و آبادی پروریده ... هرگز مکلف هیچ‌گونه تکلیف نبوده‌اند و به شکار سوسمار و صید موش روزگار گذرانیده و با آب و علف رایگان مانند وحشی‌صفتان چریده ... یکی از معجزات حضرت خیرالبشر همین بود که این جماعت نادان بهایم بیابان را به تکالیف شاقه مکلف داشته و این وحشیان را مقید به دام دین گردانید» (نامی اصفهانی: ۲۱۱). وقتی که نیروهای زندیه موفق به تصرف بصره می‌شود، نویسنده از زبان وزیر دربار زندیه که وی را «وزیر بی‌نظیر عهد و عصر و صادق» و مانند افلاطون و ارسطو می‌داند، یعنی میرزا محمدحسین الحسینی فراهانی که در جنگ همراه نیروهای ایرانی بوده، اهمیت تصرف بصره را تشریح می‌کند و نیز به‌علت اینکه بصره از یک طرف به آب و از طرف دیگر به بیابان خالی از سکنه ارتباط داشت، گرمی هوا و بیماری وبا از عواملی بوده که به غیر از فرماندهان روم که مالکان و سپهداران آن ولایت بودند، از زمان ظهور دین اسلام فقط به دست امام علی (ع) فتح شده و دیگر هیچ کشورگشایی تا این زمان نتوانسته که در آن رخنه کند و خوشحالی خود را از اینکه این فتح به دست دولت کریم‌خان صورت گرفته، نشان می‌دهد. ملکم درباره رفتار صادق‌خان بعد از تصرف بصره با مردم چنین می‌نویسد: «وی به استمالت قلوب ناس پرداخته و در رعایت خاطر خلق غایت جهد را مبذول داشت» وی همچنین می‌نویسد: «صادق‌خان روزی به وکیل انگریزی در بصره گفت که در همه بصره فقط جایی که قابل سکونت من است خانه تو است اما احترام من به ملت انگریز به قدری است که اگر دیوار این خانه از طلا بود از تو نمی‌گرفتم» (ملکم، ۱۳۷۹: ۷۵-۷۲). سایکس هم مانند ملکم از رفتار همراه با عدالت، رفاقت و صمیمیت صادق‌خان با مردم بصره می‌نویسد (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۰۷-۴۰۲).

نتیجه

تدوین این پژوهش حول محور مسئله «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری گیتی‌گشا مبین سامان‌دادن به رویه‌های متنی جهت به تصویر کشیدن چگونگی روند ساخت و تثبیت «خودی و دیگری» به مقتضای روایت تاریخی مدنظر بود. بنابراین با در نظر داشتن این مؤلفه‌ها در این عصر هم وجه تمایز مفهوم «خودی و دیگری» و هم از جهت بستر هویتی در این مقطع مدنظر قرار گرفته است. رویکرد نامی اصفهانی به مسئله «خودی و دیگری» به مؤلفه‌هایی مانند اندیشه ایرانی‌شهری، دیدگاه و اقدامات مذهبی، احیای دولت صفوی، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی، سرکوب مخالفان داخلی و نداشتن تعصب بدون تملق و تمجید به مخالفان اشاره دارد. با توجه به یافته‌های این پژوهش تألیف گیتی‌گشای نامی اصفهانی در بستر سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی دوره زندیه انجام گرفته است. این مسئله خود بازتاب‌دهنده ذهنیت و عینیت آن برش تاریخی از حیات جامعه ایرانی و بیان گفتمان‌های تاریخی عصر حاکمیت زندیه است که در پی مرگ نادر اتفاق افتاد که پیام‌آور مرگ و ویرانی و سقوط ارزش‌های اخلاقی و انسانی به شمار می‌رفت. بر این اساس، در این دوره «خود» از ساخت قبیله‌ای، قومیت‌ها، زبان‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلف تأثیرپذیر بود. همچنین مفهوم «دیگری» از طریق روند برون‌گذاری دشمن‌انگاری کنشگران داخلی و خارجی موجود در ادوار تاریخی مختلف به مقتضای مؤلفه‌های ارزشی، مذهبی و سیاسی حاکم بر دوره تعریف می‌شود. «دیگری» در این دوره متأثر از عثمانی و روابط با آن است که ادعای جغرافیایی و ارضی و همچنین قومی و قبیله‌ای عثمانی تحت لوای مذهب را خود دارد. بنابراین با توجه به بحران‌های سیاسی و اجتماعی در ایران عصر زندیه و ناپایداری دولت حاکم نمی‌توان به تصویری ثابت از «دیگری» دست یافت. در گیتی‌گشا منظور از «دیگری»، کنشگر و کنشگرانی هستند که در این دوره تاریخی، برای کارگزاران و تصمیم‌گیران اصلی به گونه‌ای تضادآمیز تعریف شده‌اند. در واقع کنشگرانی که در ادوار مختلف نقش «دیگری» را در تاریخ ایران بازی کرده‌اند، در این دوره «خودی و دیگری» در مقابل عثمانی‌ها، اعراب بنی‌کعب و کردهای بابان تحت نفوذ عثمانی و... هویت و خودفهمی پیدا کرد و هر بار نیز این هویت شکل و معنای خاص خود را داشته است. بنابراین، هویت «خودی» بستگی به دیگری دارد. در عصر زندیه، ایران در مقابل عثمانی‌ها، هویت و خودفهمی سیاسی به مفهومی ایدئولوژیک پیدا کرد. همانطور که مشاهده شد، علل و عوامل زیادی در کنار هم قرار گرفته و توجه نامی اصفهانی را به بازشناسی مفهوم «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری دوره پژوهش شده موجب شدند. در گیتی‌گشا تشابه‌سازی و تمایزبخشی به‌عنوان یک عنصر هویت‌بخش برای تمایز میان «خودی و دیگری» در مقابل همسایگان و در برخی از دوران در

مقابل معارضان داخلی قرار می‌گیرد، بخشی از این عوامل را در نقش حاکمیت زندیه و بخشی دیگر را می‌توان در ماهیت نزاع‌های ایران و عثمانی و مدعیان داخلی ارزیابی کرد؛ توجه مکرر و عامدانه نامی اصفهانی، به‌کارگیری عناوین و ترکیباتی نظیر «دیدگاه جهاد در راه خدا»، «جهاد علیه کفار»، «خدایو خصم‌گیر عدوبند» و «حضرت ظل‌اللهی جهان‌پناهی»، قرارداد نام ایران در مقابل دشمنان، تأکید بر جغرافیای سرزمین ایران، برشمردن و نمایاندن آثار ایرانیان و تأکید بر مفاخر فرهنگی، معنوی و ایدئولوژیک ایران در کنار دیگر عوامل فرهنگی از مهم‌ترین مؤلفه‌های عرصه «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری نامی اصفهانی است. از روی همین اظهار نظر، می‌توان پی‌برد که مؤلف گیتی‌گشا در چه جهتی حرکت کرده و در روایت وقایع، از چه منظری نگاه کرده و آن را به رشته تحریر درآورده و نوعی بینش ایدئولوژیک را بر اساس اندیشه «خودی و دیگری» در آن می‌توان مشاهده کرد. با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان چنین بیان کرد که تحولات سیاسی و مذهبی ایران در دوره پژوهش‌شده در تشکیل هویت، اندیشه «خودی و دیگری» و خودآگاهی‌های سیاسی پایدار را در ایران مؤثر بوده است.

منابع

- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶) *سبک‌شناسی یا تاریخ‌تطور‌نثر فارسی*، جلد ۳، تهران: امیرکبیر.
- بیگدلی، آذر (۱۳۷۸) *آتشکده آذر*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷) *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۴۲) *نگارستان دارا*، به‌کوشش عبدالرسول خیام‌پور، بی‌نا.
- فوران، جان (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- نامی اصفهانی، میرزاحمدصادق (۱۳۶۳) *تاریخ‌گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- هدایتی، هادی (۱۳۳۴) *تاریخ زندیه*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- غفاری‌کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹) *گلشن مراد*، تهران: زرین.
- گلستانه، ابوالحسن (۲۵۳۶) *مجموعه‌التواریخ*، به‌سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- پری، جان (۱۳۶۵) *کریم‌خان زند (تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۷۹-۱۷۴۷)*، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: فراز.
- _____ (۱۳۸۷) *زندیان*، از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- ملکم، جان (۱۳۷۹) *تاریخ کامل ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰) *تاریخ ایران*، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- کشمیری، محمد (۱۳۵۰) «تصرف بصره به دست ایرانیان در زمان شهریاری زند»، *مجله*

۵۰ / بررسی و تحلیل انگاره‌های استمرار روند هویت ایرانی اسلامی در تاریخ گیتی‌گشا / زلیخا امینی

بررسی‌های تاریخی، شماره ۱، سال ۶.

کسروی، احمد (۱۳۳۰) تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان، تهران: گوتنبرگ.

گزارش کارملیت‌ها از ایران؛ در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۴۷-۱۷۲۹) (۱۳۸۱) ترجمه معصومه ارباب، تهران: نی.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۱) جهانی شدن، فرهنگ و هویت، تهران: نی.

روحانی، بابامردوخ (۱۳۷۱) تاریخ مشاهیر گُرد، بخش ۲، جلد ۳، تهران: سروش.

Mead, J. 1964: On social psychology: selected papers. Chicago: University of Chicago Press

Tajfel, H. 1978: Interindividual behavior and intergroup behavior. In H

Tucker, Ernest. 2004.: Historiography Afsharid And Zand Periods, Encyclopedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, Volume II.

Smith, Anthony. 1991, National Identity. London: Penguin Books.

List of sources with English handwriting

- Bīgdelī, Āzar (1999), *Ātaškād-e Āzar*, Edited by Mīr Hāšem Moḥaddeḡ, Tehrān, Amīrkabīr.
- Donbalī, ‘Abdolrazāq. H. (1963), *Negārestān-e Dārā*, by ‘Abdolrasoūl kayyāmpoūr.
- F.William, (1979), *Observations Years 1787-1786*, translated by Mohsen-Javidan, Tehran, Foran, John, (1998), *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, *Translated by Aḥmad Tadayon*, Tehrān, Mo’asese ḡadamāt-e Farhangī-ye Rasā.
- Ġafārī Kāšānī, ‘Abolḡassan, (1990), *Golšanmorād*, Tehrān, Zarrīn.
- Golestāne, Abolḡassan, A. (2536 –shahshahi), *Majmal al-Tawārīk*, with the efforts of Modarres Razavī, Tehrān, University.
- Hā’erī, ‘Abdolhādī, (2008), *The First Confrontations of Thoughtful Thoughts The Case of Civilization of the Bourgeoisie-West*, Tehrān, Amīrkabīr.
- Hedāyatī, Hādī, G.(1955), *History of Zandieh*, Volume 1, Tehrān, Amīr Kabīr.
- Kasravī, Aḥmad. (1951), *Tārīk-e Pānšad Sāle kūzestān*, Tehrān, Gothenburg
- Kešmīrī, Moḡammad, (1971), "*Occupation of Basra by Iranians during Shahriari Zand*", *Journal Historical Studies*, Vol. 1, Year 6, April and May.
- Malcolm, Sir John, (2000), *History of Iran*, Translated by Esmā’īl Heīrat, Tehrān, Afsoon.
- Moḡammad Taqī, B. (2007), *Sabkšenāsī Yā Tārīk-e Taṭāvūr-e Naṭr-e Fārsī*, Volume 3, Tehrān, Amīrkabīr.
- Nāmī Ešfahānī, Mīrzā Moḡammad Šādeq, (1989), *Tārīk-e Gīṭigošā*, with introduction by Sa’eed Nafīsī, Tehrān, Eqbāl.
- Pari, Jan (1986), *Karīm kān-e Zand*, Translated by ‘Alī Moḡammad Sākī, Tehrān, Farāz.
- Pari, Jan. (2008), *Zandīyān*, from the Cambridge History Collection, Translated by Morteżā Tāqebfar, Tehrān, jāmi.
- Roḡhānī, Bābāmardouk, (1992), *History of Kurdish Celebrities*, Section –3, Tehrān, Sorouš.
- Sari Al-Qalam .Mahmood –to), "*Tribal Principles of Culture*", *Political-Economic Journal*, Shahid Beheshti University Press, No. 136-135 Peri.
- Sykes, Percy Molesworth, (2001), *History of Iran*, Translated by Seyed Moḡammad Taqī Faḡreda’ī Gīlānī, Tehrān, Afsoon.

English Source

- Mead,j.1964: on social psychology: selected papers. chicao: university of chicao press
- Tajfel,h.1978: interindividual behavior and intergroup behavior. in H
- Tacker,Ernest.2004.:Historiography AfshRID And Zand Periods,Encyclopedia Iranica,Edited BY Ehsan Yarshater,VolumII.
- Smith,Anthony.1991,National Identiy.London: Penguin books.



**The Study and Analysis of Ideas of Continuation of Iranian-Islamic Identity
Trend in the History of Giti Gosha¹**

Zoleikha Amini²

Received: 1400 /03/ 04
Accepted: 1400/06/04

Abstract

Identifying the position and place of "self and otherness" to characterize the continuation of the process of "Iranian-Islamic" identity in the thought of Nāmī Isfahani, historian of the Zandi era and the ideas influenced by it on his attitude in the reflection of narrations, is the subject of the present study in Gitisha.

Due to the descriptive-analytical nature of the research, in this article, an attempt was made to introduce, study and investigate Giti Gosha through a conceptual and methodical understanding of its reports, to acknowledge the fundamental aspects of the political, religious and social life of this period of Iranian history. Isfahani's view on the subject of "insider and other", its reflection in the content and method of his historiography were closely examined. The research findings indicate that in Gitigsha, Karim Khan's eternal power, devotion to the Safavid dynasty and Iranian identity as defining and identifying elements of "self" have been the focus of Isfahani's letter and other issues are just a reflection of this idea. Also, since the thought, insight, language and concepts of historiography and historiography (epistemology) and the beliefs of " self and otherness ", the Isfahani name has shown itself well in the history of Gitigsha as a mirror, On the other hand, he says that he has considered three types of them in another way: "religious, political, cross-border" and accuses all of them of interfering in the internal affairs of Iran.

Keywords: Historiography, Zandieh, Iranian-Islamic identity, Self and otherness, Isfahan's name.

1. DOI, Digital Id:10.22051 / hph.2021.36681.1540

2. PhD in Islamic Iran, Kharazmi University, Tehran, Iran, Email: z_sh_amini@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507